

ظرفیت پذیرش این شکست در حاکمیت هست؟

سیاست شکست خورده جنگی پیش از فاجعه باید تغییر کند!

هر حکومتی، در هر نظامی می تواند در یک مقطع مهم تاریخی سمت گیری خود را اشتباه ارزیابی کرده و مطابق برآورد نیروها و نیازهای روز جامعه تغییر مسیر بدهد. مگر آنکه چنان در خویش اسیر شده باشد که فاقد چنین توانی باشد، که در این صورت به سوی نابودی می رود. این نابودی به چه قیمتی برای این و یا آن کشور تمام خواهد شد، قابل پیش بینی نیست. درایت و هوشیاری بسیاری برای تشخیص این مقطع مهم تاریخی لازم است، به همان اندازه که جسارت و صداقت پذیرش اشتباهات و بازگشت از راه رفته ضرورت دارد.

در ایران و در جمهوری اسلامی مقطع مهم تاریخی فرا رسیده است، اما هوشیاری و جسارت آمیخته با صداقت از صحنه غایب است. نه تنها این سه عنصر - هوشیاری، جسارت، صداقت - در حاکمیت دیده نمی شود، بلکه نشانه های استمرار و پافشاری بر اشتباهات پر رنگ ترند. این که بهانه ها کدام اند، مهم نیست، زیرا هر حکومتی برای توجیه راه و روش خویش بهانه هائی دارد، مهم آنست این بهانه ها و حتی دلایل پاسخگوی آن مقطع تاریخی برای بازگشت از مسیر طی شده هست؟

این که پس از سقوط، غرق کردن کشور در مرداب فاجعه و یا تحمیل تاریخی ترین هزینه ها به مردم و کشور، حاکمان دیروز و یا حاکمان هنوز بر مسند بپذیرند فلان مسیر و تصمیم اشتباه بوده، نه هنر است و نه هوشیاری. مهم آنست که چنین تشخیصی پیش از فاجعه ممکن شود، حتی اگر نیاز باشد حاکمیت تن به جراحی بزرگ خویش بدهد.

ما در همین جمهوری اسلامی، حداقل در یک مورد تاریخی شاهد این تاخیر در تشخیص لحظه و شرایط هستیم. یعنی در جنگ با عراق و تحمیل بزرگترین خسارات به کشور و انقلاب ۵۷ به دلیل عدم درک شرایط و جسارت و صداقت پذیرش بموقع و سریع اشتباه. این که امروز برای توجیه اشتباه ادامه جنگ با عراق گفته شود، آن جنگ باعث آبدیده شدن سپاه پاسداران و بوجود آمدن یک ارتش جنگی در ایران شد و یا از دل آن جنگ صنایع نظامی و حتی اتمی بیرون آمد و یا آن جنگ ایران را تبدیل به قدرت نظامی منطقه کرد و... از همان دست توجیهات است که دربالا به آن اشاره کردیم. این توجیهات بیش از آنکه از صداقت نشانه ای داشته باشد از بازی با افکار عمومی حکایت دارد. نتایج فاجعه جنگ ۸ ساله با عراق هنوز بصورت تغییر ساختار و بافت اجتماعی - اقتصادی، روحی و روانی ایران و فلج و نابودی انقلاب ۵۷ هنوز در راه است.

این، برجسته ترین نمونه در جمهوری اسلامی بود، والا می توان از مقابله ای که با اصلاحات شد نیز بعنوان عناد با واقعیات، بجای پذیرش آن و پافشاری بر ادامه مسیر اشتباه یاد کرد. این عناد و مقابله با واقعیاتی که خارج از اراده حاکمیت هاست و از دل هر جامعه ای بر می خیزد، پس از مقابله با جنبش اصلاحات، حتی با چند گام گردش به عقب نیز همراه شد. این گردش به عقب، پیش از آنکه در سیمای دولت احمدی نژاد متبلور باشد، در سیاستی متبلور است که راه توده از ابتدای شکل گیری این دولت، ضرورت توجه به آن را مهم تر از پرداختن به شخص احمدی نژاد ارزیابی کرد. یعنی سیاست جنگی - اتمی که خواه نا خواه نیازمند دولتی نظامی - امنیتی بود. این که از ابزار خرافات مذهبی، بهره گیری مذهبی - احساسی از کشته شدن امام حسین در کربلا و یا اتوبان کشیدن از جمکران به تهران برای ظهور امام زمان و یا ماجرای عمدتاً تبلیغاتی هولوکاست برای جلب حمایت مردم عرب متنفذ از اسرائیل در منطقه و یا تلاش برای بازگرداندن فضای سیاسی - فرهنگی کشور به دهه ۱۳۶۰ و انواع ترندهای دیگر چقدر و چگونه استفاده شد و کارگزاران آن دارای چه ماهیت

و پایگاه طبقاتی هستند و... همگی به جای خود مهم هستند و باید هم به آنها پرداخت، اما این پرداختن به اجزاء هرگز نباید مانع از شناخت ما از "کل" شود. این "کل" آن سیاستی است که ما اگر قادر به شناخت ماهیت و اهداف آن نشویم و ضرورت مقابله با آن را تشخیص ندهیم، آنگاه در اجزاء و پدیده ها غرق خواهیم شد. چنان غرق که امکان مانور به حاکمیت برای ادامه این "کل" را نیز با کم و زیاد کردن و یا تغییر ابزارها خواهیم داد و این یعنی ادامه مسیر تا رسیدن به مرداب فاجعه. چرا که وقتی حاکمیت توان تشخیص موقعیت را ندارد و نمی تواند از مسیری که طی می کند جدا شود و یا از آن باز گردد، این جنبش اجتماعی است که اگر به شناخت "کل" مجهز باشد و نه غرق در حوادث و پدیده های پهلویی و حاشیه ای، آنگاه خواهد توانست یا حاکمیت را بدنبال خود بکشد و یا حاکمیت را کنار زده و خود ابتکار هدایت مسیر جدید را بدست گیرد.

ما امروز در این مقطع مهم قرار داریم. یعنی تغییر آن سیاستی که حاکمیت برای ملت رقم زده و با بهره گیری از انواع ترفندها می خواهد آن را ادامه بدهد. یعنی سیاست غیر ملی جنگی- اتمی و تبعات و نتایج ناگزیر داخلی و خارجی آن. اگر این نتایج از خارج حمله و نابودی زیرساخت های اقتصادی کشور است، در داخل، به شکل برباد دادن میلیاردها دلار ثروت ملی به پای این سیاست و تحمیل فقر و بیکاری و نابرابری اجتماعی به ضرب و زور نیروهای نظامی و امنیتی خود را نشان می دهد. وقتی گفته می شود که باید "کل" را شناخت و برای تغییر آن تلاش کرد، در عمل هم به معنای مقابله با خطر خارجی و دخالت امریکا و هم پیمان های آن برای نابودی ایران است و هم به معنای مقابله با حاکمیتی است که بر این سیاست - بی اعتناء به دلیل و بهانه هایی که در توجیه مسیر خود ارائه می کند- پافشاری می کند.

از دل این شناخت و مقابله، یا حاکمیت تن به اصلاح خود خواهد داد و با جراحی بزرگ خویش با خواست عمومی مردم همراه خواهد شد و یا مردم حاکمیت را به زیر کشیده و ابتکار عمل را برای تعیین مسیری که ایران باید طی کند بدست خواهند گرفت. این دو امکان هنوز در جمهوری اسلامی موجود است، بویژه آنکه در بدنه حاکمیت و حتی در لایه هایی از راس هرم حاکمیت هستند نیروهائی که ضرورت این تغییر مسیر را - حداقل با هدف حفظ نظام- احساس می کنند. سیاست جنگی، نظامی و اتمی، علیرغم آن چهره ای که حاکمیت با سیلی سرخ نگه می دارد تا منکر آن شود، سیاستی شکست خورده است و دیر یا زود در برابر جنبش عمومی مردم ایران و پیش از آنکه به فاجعه ای بمراتب بزرگتر از فاجعه جنگ فرسایشی با عراق شود، باید تغییر کند. تکلیف دولت کنونی و یا نقش مثبت و یا منفی فرماندهان سپاه نیز در این تغییر مسیر تعیین خواهد شد.

بدین ترتیب است که "جبهه صلح و آزادی" دارای بزرگترین ظرفیت بسیج نیرو برای آن مقابله ایست که در بالا به آن اشاره کردیم.